

کوروش

در مقابله با نیروهای اهریمنی



به نام خدا

مقدمه:

کوروش دانشجوی سال سوم فضا شناسی است . در آخرین روز های آخرین ترم استادشان موضوعی جدید را تدریس کرد و گفت که این نظریه هنوز به طور قطعی اثبات نشده اما جالب است آن را برایتان تدریس کنم. آن روز استاد درباره دنیا های موازی صحبت کرد و نظریات دانشمندان درباره این موضوع را برایشان بیان کرد. او از دانشجو ها خواست تا برای جلسه بعد در این مورد تحقیقی را ارائه بدهند.....

این موضوع خیلی ذهن کوروش را درگیر کرد. او زمان زیادی را برای تحقیق گذاشت و چیزهای زیادی در این مورد فهمید. او به اعتماد نسبی نسبت این موضوع رسیده بود. اما همه چیزهایی که میدانست همه نظریه علمی بود و نمیدانست که در داخل آن دنیا ها چه اتفاقاتی می افتد. او فهمید که با وسایل عادی نمیتوان به این دنیاها سفر کرد زیرا اگر با سرعت نور هم حرکت میکرد چند میلیارد سال طول میکشید تا این دنیا را رد کند. گشت و گشت و گشت تا اینکه به راه حلی رسید. اگر با وسایل فیزیکی نمیشد سفر کرد باید این کار را با وسایل متافیزیکی این کار را انجام میداد. اما چگونه باید این کار را انجام میداد؟ او فهمید که در ابعاد بالاتر دنیا زمان قابل تعامل است. پس تصمیم گرفت با استفاده از روح خود و قدرت های آن که در بعد بالاتری قرار دارد استفاده کند. کنجکاوی او باعث شده بود تا برای سفر به این دنیاها هر کاری بکند. به دارک وب رفت. در آنجا یک آموزشگاه پرورش روح پیدا کرد. با دیدن اولین ویدیو خیلی ترسید. اما کنجکاوی بی حد و مرزش مانع برگشت او شد. برای ثبت نام به نیم بیت کوین نیاز داشت اما فراهم کردن چنین پولی تقریبا غیر ممکن بود. حتی چندین سال کار کردن هم نمیتوانست همچین پولی را فراهم کند. تصمیم

گرفت به عنوان هکر در دارک وب کار کند. بعد از دو ماه توانست پول کافی را به دست آورد.....

چند ماهی بود که در دارک وب آموزش میدید. او حالا حقایق زیادی را میدانست. او فهمید که در یکی از ابعاد که زمان آن معادل پنج هزار سال قبل این بعد است ابر شروری به نام اهریمن وجود دارد که قصد دارد ابعاد را فتح کند و در تاریکی خود فرو ببرد. یکی از مهم ترین بعد های مد نظر او بعد ما بود. زیرا به دلیل وجود انسان های خردمند که از نسل اهورا مزدا هستند ، این بعد دارای انرژی زیادی است. مدرس دوره به کوروش میگفت کسانی که بتوانند انرژی روح خود را کنترل کنند میتوانند چند جهانی را از دست اهریمن نجات دهند. اما متاسفانه تعداد آنها به صد نفر هم نمی رسد.

مدرس ابعاد مختلف را به کوروش نشان داده بود . اما کوروش هنوز به ابعاد سفر نکرده بود . دیدن ابعاد کمی از کنجکاوی کوروش کم کرده بود. موضوع خیلی مهمتری کوروش و هنرجو ها را درگیر کرده بود. آنها باید برای مقابله با اهریمن آماده می شدند. اخیرا اهریمن یکی از بعد های نزدیک به بعد اهورا مزدا را به تسخیر خود در آورده بود و احتمالا هدف بعدیش بعد اهورا مزدا بود. هنر

جو ها به همراه مدرس به بعد تسخیر شده سفر کردند و کوروش به عنوان جاسوس لا به لای نیرو های اهریمن آمد تا بتواند از نقشه بعدی او مطلع شود. اما ناگهان اهریمن ناپدید شد. کوروش ماجرا را برای مدرس تعریف کرد و مدرس گفت که باید ابعاد مختلف را بررسی کنم تا بتوانم او را پیدا کنم. بعد از چند دقیقه مدرس با حالت وحشت زده گفت که او در بعد ماست و شروع به تسخیر آن کرده است. آنها به سرعت تصمیم به سفر به بعد اهورا مزدا گرفتند اما مدرس موفق به این کار نشد. او گفت اهریمن همه نیرو هایش را به کار گرفته تا ما نتوانیم به بعد وارد شویم. کوروش که تا آن زمان ساکت بود گفت من میتوانم به این بعد وارد شوم. فقط به کمک شما نیاز دارم. در مطالعاتی که داشتم فهمیدم سه سنگ در یک بعد وجود دارند که به کمک آنها میتوانیم قدرت روحمان را افزایش دهیم. آنها سنگ های روح، عقل و قدرت هستند. اما من نمیدانم که در کدام بعد ها هستند. اهریمن که یک جاسوس در میان هنر جو ها داشت چند نفر از نیرو هایش را فرستاد تا قبل از هنر جو ها به سنگ ها برسند و آنها را نابود کنند. اهریمن میدانست که خودش نمیتواند از سنگ ها استفاده کند زیرا او روح نداشت.

نیرو های اهریمن به بعد مشخص شده رفتند اما نتوانستند محل سنگ ها را پیدا کنند . پس مخفی شدند و منتظر ماندند تا هنر جو ها به آنها برسند .

کمی طول کشید اما بالاخره مدرس بعدی را که سنگها در آن بودند را پیدا کرد و به آن جا رفتند . مدرس حضور افراد اهریمن را حس کرد اما نتوانست آنها را پیدا کند . به خاطر همین مدرس به هنر جو ها گفت که خیلی احتاط کنند . مدرس تصمیم گرفت با یک نقشه هوشمندانه از شر نیرو های اهریمن خلاص شود . او از طریق قدرت روحش به هنر جو ها فهماند که از مسیر اشتباهی میروند تا به نیرو های اهریمن شبیه خون بزنند . بعد به کوروش فهماند که یک سنگ شبیه سنگ روح بسازد تا آنها را گمراه کند .

آنها به داخل یک غار رفتند و کوروش سنگ تقلبی را با حالتی نمایشی از داخل غار برداشت . نیرو های اهریمن که منتظر این لحظه بودند به داخل غار ریختند و به سمت سنگ هجوم آوردند . هنر جو ها هم به همراه مدرس از غار خارج شدند و کوروش سنگ را منفجر کرد. نیرو های اهریمن متلاشی شدند . هنر جو ها به گشتن ادامه دادند . بعد از پیدا کردن سنگ ها مدرس آنها را به کوروش داد و گفت تو بهترین هنر جوی من بودی . امید وارم این سنگها به تو کمک کنند . کوروش نشست و سنگ ها را روبه

رویش گذاشت . در یک لحظه نور به قدری بود بود که چیزی دیده نمیشد . هیچ چیز در ظاهر کوروش عوض نشده بود . اما سنگها ناپدید شده بودند . کوروش به سرعت بلند شد و گفت برویم به سمت اهریمن . کوروش گفت اول من میروم تا مسیر ورود را باز کنم . بعد از چند دقیقه کوروش برگشت و گفت زمان زیادی نداریم . باید قبل از بسته شدن دوباره راه وارد بعد شویم . خوشبختانه اهریمن هنوز به کهکشان راه شیری نرسیده . آنها به همراه مدرس به بعد خودشان رفتند .

اهریمن در حال انتقال کهکشان ها به بعد تاریک خودش بود و توجهی به اطراف نداشت . زیرا خیال میکرد که نیروهایش حواسشان به اطراف هست . اما نمیدانست که بسیاری از نیروهایش توسط کوروش و هنرجو ها متلاشی شده اند . کوروش یک حلقه زمانی مخفی ایجاد کرد و به هنر جو ها گفت که نیروهای باقیمانده را از بین ببرند کوروش به طرف اهریمن رفت و رو به روی او قرار گرفت . با صدایی بسیار بلند که در آنطرف کهکشان هم شنیده میشد به اهریمن گفت متوقف شو . اهریمن خندید و گفت اگر متوقف نشوم تو میخواهی من را متوقف کنی؟ بعد با یک حرکت سریع کوروش را محصور کرد و با گفتن خداحافظ بچه او را کشت .

کوروش با لبخندی پیروز مندانه و تمسخر آمیزی از همان مسیری که آمده بود مقابل اهریمن قرار گرفت . به سمت اهریمن حمله ور شد . اما اهریمن دوباره او را کشت . دوباره و دوباره و دوباره ... صد بار این اتفاق تکرار شد . اهریمن دیگر کوروش را نکشت . اما وقتی حلقه زمانی به نقطه شروع مجدد رسید باز هم همان اتفاق افتاد . اما اینبار کوروش مقابل اهریمن نرفت . تمام انرژی اش را جمع کرد . آماده شد و با سرعتی خوف انگیز به سمت سر اهریمن حرکت کرد .

مانند انفجار یک ستاره بود . ذرات اهریمن در فضا معلق بود . مدرس و هنر جو ها کوروش را پیدا نکردند . بعد تاریکی ازبین رفته بود . نام کوروش بزرگ حالا زبانزد همه مردم میشد . همه ابعاد به تعادل و پایداری رسیده بودند. مدرس و هنر جوها دیگر تمرین نمیکردند.

مجتبی دیباوند

۹.۱

دریافت pdf کتاب :



در یک لحظه نور به قدری بود بود که چیزی دیده
نمیشد. هیچ چیز در ظاهر کوروش عوض نشده بود .
اما سنگها ناپدید شده بودند . کوروش به سرعت بلند
شد و گفت برویم به سمت اهریمن .